

- دوشنبه ۲۱ اسفند ۱۴۰۲**
- سال شانزدهم - شماره ۲۸۱۰**

سپهرغرب، گروه سرآمدان – فاطمه قراقیان؛ یک تاجر و پزشک موفق گفت: در طول زندگی «امید به خداوند» را سرلوحه زندگی‌ام کردم؛ همین امید به خداوند باعث شد انتظاری از غیر او نداشته باشم و از بهمان نوجوانی روی پای خودم بایستم.

در صفحه سرآمدان در پی ارائه مؤلفه‌های رسیدن به موفقیت از دید افرادی هستیم که در زندگی شخصی و اجتماعی به‌ویژه ازنظر ساختن ثروت، موفق بوده‌اند؛ پس با ما همراه باشید و به نکاتی که در گفت‌وگو با این عزیزان به آن‌ها اشاره می‌شود، دقت کنید که پی به رموز موفقیت برید تا این کلیدهای گنج را در زندگی و در روبه‌رو شدن با درب‌های بسته دنیا، از جیب اندیشه بیرون آورید و به خانه خوشبختی وارد شوید.

در این صفحه برخلاف رسم معهود مصاحبه‌ها، سعی داریم از پرسش‌های کلیشه‌ای و تکراری بهره‌ریم و بیشتر به اینکه چگونه به‌صورت عملی می‌توان به احساس خوب، پول و خوشبختی رسید، بپردازیم؛ بنابراین پرسش‌ها پیرامون عادات شخصی ثروتمندان، باورهای قلبی افراد موفق و شیوه عمل کردن آن‌ها در زندگی است. در این شماره از صفحه سرآمدان روزنامه سپهرغرب به سراغ دکتر سیدجعفر طباطبایی رفته‌ایم تا با ما از زندگی موفق خود بگوید.



جناب دکتر لطفاً در ابتدا خودتان را معرفی کنید و خلاصه‌ای از سیر موفقیتتان را برای ما و مخاطبانمان بیان بفرمایید.

بنده سیدجعفر طباطبایی، متولد سال ۱۳۴۱ و اصالتاً کاشانی و بزرگ‌شده تهران هستم. ابتدا می‌خواهم عنوان کنم که لطفاً خیلی روی معرفی شخص من، عکسم و موارد این چنینی مانور ندهید، چراکه از مطرح کردن خودم خوشم نمی‌آید، البته نه اینکه میل به مخفی‌کاری داشته باشم، بلکه نمی‌خواهم حمل بر خودستایی باشد. هدفی که بنده از انجام این مصاحبه دارم، انتقال داشته‌ها و تجربه‌هایم با توجه به عمری که کرده‌ام، هست؛ زیرا تجربه فقط با دادن عمر به‌دست می‌آید و با خواندن کتاب‌ها حاصل نمی‌شود، بنابراین عاقل آن است که از تجربه‌های دیگران که بابت آن عمر خود را داده‌اند، بهره ببرد، بدون آنکه از عمر خود مایه بگذارد. به‌نظر من خیلی مهم نیست که امام چیست و عکس چه شکلی است؛ آنچه که مهم به‌نظر می‌آید، این بوده که نسل جوان بدانند می‌توان با دست خالی هم به موفقیت رسید و با شنیدن و درنظر داشتن نکته‌هایی که امام می‌گوید، برای عاقبت به‌خیری خود، خانواده و کشورشان، تلاش کنند. چراکه همان‌طور که در ادامه بارگو می‌کنم، بنده با دست خالی و از صفر، به موفقیت رسیده‌ام.

در نوجوانی پدر خود را از دستم دادم؛ ایشان فردی متشرع و متدین و همیشه به‌دنبال حل کردن مشکلات مردم بودند به همین دلیل اردوخته‌ای برای خود نگه نمی‌داشتند و زمانی که فوت شدند، به‌جز نام یک، خوشبختانه چیز دیگری ازنظر مالی برای ما به‌عنوان ارث و میراث باقی نگذاشتند. به این علت بنده از همان روزها هم‌زمان با تحصیل علم، برای تأمین معاش و هزینه تحصیل کار هم می‌کردم.

بنده در مدرسه‌ای مذهبی درس خواندم، آدم معتقد و پابند به اخلاقیاتی بودم (و البته هستم) و در طول زندگی اینجا «امید به خداوند» را سرلوحه زندگی‌ام کردم؛ همین امید به خداوند باعث شد انتظاری از غیر او نداشته باشم و از همان نوجوانی روی پای خودم بایستم. بعد از اتمام تحصیل در مدرسه (سال ۵۹) که مصادف با ابتدای جنگ بود، به خدمت سربازی رفتم و بعد از انجام این خدمت مقدس، کنکور دادم که با سهمیه آزاد حائز رتبه دوقومی شدم و در پی آن سال ۶۳ برای ادامه تحصیل به دانشکده پزشکی دانشگاه تهران رفتم.



«همت» و «اعتقادات مذهبی» دو مؤلفه رسیدن به موفقیت
سپس در پزشکی فارغ‌التحصیل شدم؛ اینجا «همت» و «اعتقادات مذهبی» دو مؤلفه‌ای بوده که دلیل موفقیت خودم در زندگی می‌دانم.

بعد از گرفتن مدرک پزشکی، به دلایل مادی و به جهت اینکه می‌بایست برای تأمین خرج زندگی کار می‌کردم، برای گرفتن تخصص اقدام نکردم و وارد بازار کار شدم و جهت طبابت، مطب زدم. اما همان سال‌ها احساس کردم کسب درآمد از طریق پزشکی هم فرآیندی طولانی دارد (چراکه برای امتحان افراد برای درمان به بنده مراجعه می‌کردند که حتی در گذران زندگی معمولی خود نیز با مشکل مواجه بودند و برایم سخت بود از آن‌ها تقاضای حق ویزیت و پول کنم) و هم کار و مسئولیت خطرناکی است، چراکه پزشکان در این حرفه با جان آدم‌ها سروکار دارند. از طرفی بنا به پابند بودن به اعتقادات، مایل به انجام تخلف در حرفه‌ام نبودم، زیرا تخلف در سایر حرفه‌ها فقط به مال افراد زیان می‌رساند، اما در شغل پزشکی جان آدم‌ها را به خطر می‌اندازد؛ بنابراین وارد تجارت شدم.

طی تحصیل کارهایی ازجمله آهنگری، نجاری و غیره انجام می‌دادم و زمانی که پزشک شدم نیز شغل آزاد و تجارت خود را ادامه دادم که شکر

خدا در آن موفق شدم؛ این موارد را به‌صورت ریز و جزئی بیان کردم که بگویم اینجا تمام کسانی که در سیر زندگی خود به پول و ثروت و موفقیت در کارشان رسیده‌اند، لزوماً از ابتدا سرمایه‌دار نبوده‌اند و یا ارثی به آن‌ها نرسیده است، بلکه برخی هم همچون بنده دست به زانوی خود گرفته، روی پایشان ایستاده و جز خدا، کسی را نداشته‌اند.



قطعاً همین‌طور است. علاوه‌بر مواردی که فرمودید، جنبه‌عالی پدرتان را از سن کم از دست داده‌اید و نه‌تنها حمایت مالی از جانب ایشان نداشتید، بلکه حضور پدر به‌عنوان مشوق و پشتیبان را نیز نداشته‌اید. تأیید می‌فرمایید؟

همین‌طور است؛ پدرم را در نوجوانی از دست دادم و تنها مادرم در کنارم حضور داشتند و تا زمانی که زنده بودند ازنظر عاطفی و معنوی پشتیبانم بودند.



بفرمایید به‌نظر شما که این مورد را تجربه کرده‌اید، هم‌زمانی تحصیل علم کردن و کار کردن جهت ایجاد درآمد، لطمه‌ای به یکدیگر وارد نمی‌کند و یا سخت نیست؟

انسان موجود عجیبی است؛ یعنی توانایی‌های که خداوند بزرگ در وجود او قرار داده، بی‌حدوحصر و خاص است. به همین خاطر هست که اشرف مخلوقات نام دارد. بنابراین اگر آدمی انگیزه، پیاده و اراده داشته باشد، توانایی‌های او بی‌نهایت است. بنده همین الان بعد از حدود ۶۰ سال سن، نمی‌فهم خستگی چیست. این‌طور نیست که پشت میز بنشینم و به دیگران دستور دهم و خودم هیچ کاری انجام ندهم. اتفاقاً از مجموع افرادی که در دفتر تهران زیر دستم هستند، بیشتر کار می‌کنم و خسته هم نمی‌شوم؛ برای مثال همین امروز که ما با یکدیگر صحبت می‌کنیم، پنجشنبه است و در تهران بیشتر دفاتر تعطیل هستند، اما دفتر ما خیر، تعطیل نیست و هرروز تا ساعاتی از شب‌هنگام نیز به کار مشغول هستیم. اگر انگیزه، علاقه، انرژی و اعتقاد به خدا و خدمت به خلق او و مملکت باشد، خستگی معنا ندارد.



احسن؛ جناب طباطبایی فرمودید پدر متشرع و ختری داشتید و بی‌شک برای شما الگو بوده است؛ بفرمایید در رسیدن به موفقیت این موضوع تا چه اندازه می‌تواند در زندگی انسان‌ها تأثیر بگذارد؟
چوب‌اب این پرسش شما به‌طور کلی (نه اینکه خدای‌ناکرده بخواهم از شخص خودم تعریف کنم) باید بگویم در شوره‌زار گیاه خوبی نمی‌روید؛ زمین باید حاصلخیز باشد تا درخت می‌ثمر آن خوب باشد. در همین راستا معتقدم بزرگ‌ترین نعمت‌هایی که بنده در زندگی داشتم، پدر و مادر متدین، فداکار و خوب بودند. پدر مؤذن بود و کلاس‌های قرآن تشکیل می‌داد و مادر من با یک شب قبل مرگش، نماز شب و دعا را ترک نکرد؛ بنابراین این ویژگی‌ها بر من هم تأثیر گذاشت، شکر خدا در زندگی سعی کرده‌ام اخلاق، حق‌الناس، ایمان به خدا و سایر موارد دینی را رعایت کنم که بدون شک همین موارد عامل مهم موفقیت بنده بوده است.



فقط چشم به کرم خدا بود



حرف از ایمان به خدا و توحید شد؛ در سخنان پیشین خود هم فرمودید در راه رسیدن به موفقیت جز خدا به کسی امید و از بنده‌ای انتظاری نداشته‌اید، از رابطه‌ای که بین ایمان به توحید داشتن و رسیدن به موفقیت وجود دارد، در زندگی خودتان مثالی دارید؟

بله، ما در اقوام فردی را داشتیم که بسیار متمول بود؛ اما با اینکه انسان خوبی به حساب می‌آمد، متأسفانه تا زمانی که زنده بود نه از خودش از مال و اموالش استفاده کرد و نه از ثروتش به کسی بخشید. یکبار این خواسته از ذهنم گذشت که «خدایا به فالانی آن همه ثروت داده‌ای، اما نه خودش می‌خورد و نه به دیگران می‌دهد؛ مقداری هم به من بده، قول می‌دهم هم خودم بخورم، هم به دیگران بدهم و هم در راه خود از آن خرج کنم!». البته که خودم هم به این فکری که به ذهنم خطور کرده بود خندیدم، اما می‌خواهم بگویم از خودش خواستم و فقط چشمم به کرم خدا بود نه غیر او. بازم تکرار می‌کنم هرآنچه در زندگی دارم، حاصل لطف خدا و باوری است که به معبود دارم و البته دعای خیر مادر و پدر.



حتماً همین‌طور است؛ بفرمایید ازدواج کرده‌اید؟

بله، بنده سال ۷۳ ازدواج کردم و الطاف الهی در این زمینه نیز شامل حالم بود و همسری بی‌نظیر نصیب شد؛ ازدواج موفق‌ی که داشتم باعث شد پس از آن زمان یکی از محرک‌ها و مشوق‌های قوی من در مسیر کسب‌وکار و رسیدن به موفقیت بیشتر و نیز انجام کارهای خیرخواهانه، همسرم باشد.



خیلی هم عالی، خداوند ایشان را برای شما حفظ بفرماید؛ جناب دکتر یک‌سری

سرآمدان

یک انسان موفق:

به خدا امید داشتیم و از غیر او انتظاری نداشتیم

(ثروت) از نعمت‌های خداوند است

خواست قلبی‌ام نبوده است. خواسته‌های ما

چیزی جز نعمت‌های خداوند نیست، پس اگر آن را از خدا بخواهیم و از مسیری که او گفته به دنبالش برویم، حتماً به مقصد می‌رسیم؛ مثال خوب آن همین کار پزشکی و تجارت بنده است، من می‌خواستم پزشک شوم چون به این شغل علاقه داشتم، اما نمی‌خواستم از آن پول دربیآورم و تخصص بگیرم و همین شد که به سمت تجارت رفتم که با آن هم علاقه داشتم و در این مسیر موفق شدم.

این‌طور می‌توانم این موضوع را توضیح دهم که من می‌خواستم تاجر شوم، ولو اینکه پزشک متخصص نباشم و نمی‌خواستم پزشک متخصص باشم، ولو اینکه تاجر نباشم؛ بنابراین آنچه قلباً می‌خواستم و برای آن تلاش کردم، شد. ■ **در کار رنده نباش، تیشه هم نباش، اره باش!**

خواست قلبی‌ام نبوده است. خواسته‌های ما چیزی جز نعمت‌های خداوند نیست، پس اگر آن را از خدا بخواهیم و از مسیری که او گفته به دنبالش برویم، حتماً به مقصد می‌رسیم؛ مثال خوب آن همین کار پزشکی و تجارت بنده است، من می‌خواستم پزشک شوم چون به این شغل علاقه داشتم، اما نمی‌خواستم از آن پول دربیآورم و تخصص بگیرم و همین شد که به سمت تجارت رفتم که با آن هم علاقه داشتم و در این مسیر موفق شدم.

این‌طور می‌توانم این موضوع را توضیح دهم که من می‌خواستم تاجر شوم، ولو اینکه پزشک متخصص نباشم و نمی‌خواستم پزشک متخصص باشم، ولو اینکه تاجر نباشم؛ بنابراین آنچه قلباً می‌خواستم و برای آن تلاش کردم، شد. ■ **در کار رنده نباش، تیشه هم نباش، اره باش!**



لطفاً کمی هم از کار تجاری و اقتصادی خود و مسیری که به موفقیت در این زمینه رسیدید سخن بگویید.

کار اقتضای مسیر، تلاش، فکر، اعتقاد و دانش تجارت می‌خواهد. یعنی همه این موارد را توأمان می‌بایست داشت. چند مورد در تجارت بنده سرلوحه کارم بوده است؛ نخست رعایت چهارم اتکا به مغز و بازوی خودم و پنجم رعایت اصل برد– برد در تجارت. مادر بنده همیشه مثالی در رابطه با این مورد آخر برایم می‌زد و می‌گفت اینجا «در کار رنده نباش، تیشه هم نباش، اره باش!»؛ مثل رنده بودن یعنی هرچه کار می‌کنی بریزد طرف مقابلت و مثل تیشه بودن یعنی هرچه کار می‌کنی بریزد سمت خودت که در دو صورت هم کار و شراکت و تجارت دوام پیدا نمی‌کند، اما اگر مثل اره باشی، مزایا و درآمد به سمت هردو طرف شریک تجاری می‌ریزد و سود دوطرفه می‌شود.

نکته دیگری که می‌توانم در رابطه با ویژگی‌هایی که باید داشته باشیم تا به موفقیت برسیم بیان کنم، توصیه‌ای است که یک دوست به من داشت و این آین بود که سعی کن در زندگی و کار با افراد سالم تعامل داشته باشی که در این صورت افراد سالم بیشتری اطراف تو جمع می‌شوند و کسب‌وکارت رونق می‌گیرد و اگر عکس این باشد، یعنی افراد ناسالم اطراف تو باشند، کم‌کم آدم‌های سالم از کنارت می‌روند و آن افراد ناسالم هرآنچه به‌دست آورده‌ای، از دستت بیرون می‌آورند.

پول در تجارت مهم بوده، اما اعتبار از آن هم مهم‌تر است

مثلاً دیگری که بنده به آن در تجارت اعتقاد دارم، اینجا «اعتبار» است؛ پول در تجارت مهم بوده و حرف نخست را می‌زند، اما اعتبار از آن هم مهم‌تر است. اگر انسان‌ها بتوانند با رفتار درست، رعایت اصول تجارت همچون اصل برد– برد، لحاظ کردن منافع شخصی در کنار منافع مردم و ملت، انسانیت و اخلاق کار کنند، طبیعتاً اعتباری به‌دست خواهند آورد که شاید صدها برابر مقدار پولی باشد که دارند. به‌نظر بنده اگر کسی این مواردی که گفته شد را رعایت کند، می‌تواند در تجارت موفق شود، حال اگر سرمایه‌ای هم داشت که بهتر، برخی همچون من حمایتی نداشته‌اند و از صفر شروع کرده و پله‌های موفقیت را یکی‌یکی طی کرده‌اند، اما اگر کسی سرمایه داشته باشد، می‌تواند از آن به‌عنوان سکوی پرش استفاده کند و با درنظر گرفتن مواردی که گفته شد، پیشرفت کند.



جناب دکتر گویا نیمی از سال را در آمریکا زندگی می‌کنید؛ چطور شد که به آمریکا رفتید؟
بنده برای اینکه از دنیای پیشرفته عقب نمانم و با آن تعامل داشته باشم و از دانشش استفاده

کنم، از سال ۲۰۰۵ تصمیم گرفتم به کانادا بروم، اما دوستی به من توصیه کرد که به جای کانادا، به آمریکا بروم، چراکه پیشرفته‌ترین کشور دنیا از نظر فناوری، ثروت و کسب‌وکار، آمریکا است. آن زمان کشورها دوقطبی بودند؛ یعنی یا زیرِیوغ روسیه بودند و یا زیر پرچم آمریکا (به‌جز کشورهای دیگری همچون ایران که مستقل بودند)، چین هم در آن زمان مطرح نبود. بنابراین بین دو کشور آمریکا و روسیه که کمونیست و با عقاید ما کاملاً در تضاد بود و البته امکاناتش به اندازه آمریکا نبود، انتخاب ما مورد نخست شد. بنابراین برای اقامت اقدام کردم و ارفضا انجام شد و بنده تا سال ۲۰۱۷ یعنی حدود ۱۲ سال فقط گاهی به آمریکا می‌رفتم تا کارتم باطل نشود؛ اما متأسفانه سال ۲۰۱۷ دخترم در کنکور ایران قبول نشد و فقط در رشته داروسازی جندی‌شاپور اهواز (زمانی که آنجا دچار آلودگی شده بود) پذیرفته شد که بعد از مشورت باهم به این نتیجه رسیدیم که در دانشگاه کالیفرنیا تحصیل کند.

مادر ایشان ابتدا ناراحت بود و رضایت نداشت، اما بنده چون به آمریکا رفت‌وآمد داشتم، می‌دانستم در این کشور هم می‌توان سالم و درست زندگی کرد؛ بنابراین با چند شرطی که برای او گذاشتم، اجازه دادم برای تحصیل به آمریکا برود. یکی از شرط‌ها این بود که بتواند فرهنگ حق‌الناس، دوم تلاش زیاد، سوم امید به خدا، چهارم اتکا به مغز و بازوی خودم و پنجم رعایت اصل برد– برد در تجارت. مادر بنده همیشه مثالی در رابطه با این مورد آخر برایم می‌زد و می‌گفت اینجا «در کار رنده نباش، تیشه هم نباش، اره باش!»؛ مثل رنده بودن یعنی هرچه کار می‌کنی بریزد طرف مقابلت و مثل تیشه بودن یعنی هرچه کار می‌کنی بریزد سمت خودت که در دو صورت هم کار و شراکت و تجارت دوام پیدا نمی‌کند، اما اگر مثل اره باشی، مزایا و درآمد به سمت هردو طرف شریک تجاری می‌ریزد و سود دوطرفه می‌شود.

جالب است بدانید آن‌ها تاکنون به شروط اولی که برایشان گذاشته‌ام، پایبند بوده‌اند و پوشش آن‌ها در کشور آزادی مانند آمریکا، مثل زمان زندگی در ایران است. مثالی که از این‌ موضوع در ذهنم هست، مربوط می‌شود به ماه پیش که تولد دخترم بود، او به ما گفت هم‌دانشگاهی‌های من از روز تولدم مطلع شده‌اند و می‌خواهند برای جشن بگیرند، اما من از نوع میهمانی‌های آن‌ها که آشنجانی است، خوشم نمی‌آید و نمی‌دانم چه کنم؟ که مادرش به او گفت دروغی مصلحتی بگو و روز تولدت در خانه بمان و با خواهرت تولدت را برگزار کنید. به‌واقع ارتباط خاصی با کسی ندارند و تمام تمرکز آن‌ها بر درس و دانشگاهشان است.

حال که حرف از موفقیت است، این را هم بگویم که همین مقید بودن دخترانم، نپرداختن به حاشیه و روابط ناسالم و تمرکز بر درس، عوامل مهم موفقیت آن‌ها بوده و تمام نمراتشان A است. بنده تا چندسال پیش در ایران با توجه به علاقه‌ای که داشتم، طبابت می‌کردم و کلیتیکی داشتم؛ البته قبلاً هم گفته‌ام که به این حرفه نگاه انتفاعی نداشتم، اما با توجه به اینکه دخترانم در آمریکا اقامت دارند و این موضوع باعث شده یک بیماری شدم و در آنجا مراحل درمان را طی می‌کنم، عملاً چندسالی است که کمتر در ایران هستم و طبابت نمی‌کنم.



خداوند آن‌ها را برای شما حفظ کند؛ بفرمایید آیا همچنان طبابت می‌کنید؟
بنده تا چندسال پیش در ایران با توجه به علاقه‌ای که داشتم، طبابت می‌کردم و کلیتیکی داشتم؛ البته قبلاً هم گفته‌ام که به این حرفه نگاه انتفاعی نداشتم، اما با توجه به اینکه دخترانم در آمریکا اقامت دارند و این موضوع باعث شده یک بیماری شدم و در آنجا مراحل درمان را طی می‌کنم، عملاً چندسالی است که کمتر در ایران هستم و طبابت نمی‌کنم.



در سخنان خود فرمودید زمانی که ماجرای رفتن دخترانتان برای تحصیل به آمریکا پیش آمد، مادر آن‌ها رضایت کامل نداشت، اما جنبه‌ای با بررسی علاقه‌ان و دور از احساس، به این نتیجه رسیده بودید که بهتر است این کار انجام شود؛ این مؤلفه که اجازه ندهیم وابستگی جلوی پیشرفت خودمان و فرزندانمان را بگیرد، چقدر در رسیدن به موفقیت اهمیت دارد؟
باید بگویم اهمیت زیادی دارد؛ دختر بزرگ بنده از نظر روحیات به خودم شبیه است و دختر کوچکم به مادرش. به این صورت که دختر بزرگم مانند بنده بسیار مصمم است و وقتی تصمیمی می‌گیرد، چیزی جلودارش نیست؛ یادم می‌آید زمان جنگ من و مادرم با یکدیگر زندگی می‌کردیم و با اینکه او تنها و مریض بود و ما سال‌ها بود که باهمم زندگی می‌کردیم، چون احساس می‌کردیم که اگر من و مادرم با یکدیگر زندگی می‌کردیم و با اینکه او تنها و مریض بود و ما سال‌ها بود که باهم زندگی می‌کردیم، چون احساس می‌کردیم که اگر من و مادرم با یکدیگر زندگی می‌کردیم، یعنی با اینکه وابستگی زیادی به مادرم داشتم و ایشان نیز نیاز شدیدی به بنده داشت، اما به خداوند توکل کردم و چون به نتیجه رسیده و تصمیم خودم را گرفته بودم، این کار را انجام دادم و جالب است بدانید که خدمت بنده هم به لشکر ۹۲ رزهی اهواز در خط مقدم افتاد. دخترم هم همین‌طور بود؛ وقتی تصمیم گرفت برای تحصیل در رشته پزشکی به آمریکا برود، سه سال در کشوری غربی تنها زندگی کرد و خم به ابرو نیاورد. همچنین پشتکارش بی‌نظیر بود و گاهی ما شاهد بودیم که تا نیمه‌های شب درس می‌خواند.



احسنست، جناب دکتر بفرمایید تجارت و سرمایه‌گذاری شما به‌ویژه در شهر همدان، در چه زمینه‌ای است؟

بنده از سال ۸۳ در تهران دفتری داشتم که در حیطه تهیه مواد اولیه صنعت فولاد فعالیت می‌کردیم؛ واقعیت این است که هیچوقت سراغ کالاهای لوکس، خودرو و لوازم آرایشی نرفتم و از ابتدا با توجه به علاقه‌ام به صنعت، سراغ این کار رفتم.

آشنایی‌ام با همدان و سرمایه‌گذاری در شهرک صنعتی جوکار استان همدان هم از جایی شروع شد که با یکی از همکاران همدانی در قزاقستان برخورد کردم و دوست شدیم. ایشان یک بار یک گروه را جهت حل مشکلی که دخترم آوردند که مسئله حل شد و بعد هم پیشنهاد سرمایه‌گذاری در صنعت فروسیلیس را دادند.

به من گفتند کارخانه‌ای هست که بسیار فعال بوده و کارگر زیادی داشته، اما بنا به دلایلی چندسالی است که تعطیل شده، صاحب مرحوم این کارخانه از بنیان‌گذاران صنعت و از حامیان تیم پاس بوده، همچنین صادرکننده نمونه را داشته بنده هم پس از بررسی‌ها دیدم که کارخانه خوب و محکمی است، از طرفی با مدیر قبلی آقای فخری که از جانبازان عزیز بوده و بسیار مرد شریف، سالم، متعهد، فداکار، امین و درستکاری است و در تمام مراحل ساختمانی، ماشین‌سازی و ماشین‌سازی و تولید کارخانه، یعنی صفر تا صد آن حضور داشته و فعال بوده، صحبت کردم تا قول همکاری و مساعدت جهت مدیریت کارخانه بگیرم (با توجه به اینکه خود آنجنان سررشته‌ای در این مورد از صنعت نداشتم)، ایشان به من گفت کارخانه را مانند فرزند خودم می‌دانم و با کمال میل و تمام وجود در خدمت هستم؛ بنابراین بنده هم کار و سرمایه‌گذاری در این کارخانه را پذیرفتم.

این فعالیت از سال ۹۸ با تولید ۲۲ هزار تُن فروسیلیس در سال شروع شد و شکر خدا در زمان کوتاهی به تولید رسید؛ البته با توجه به کرونا ازنظر حمل‌ونقل تجهیزات از خارج، وقفه‌ای در کار افتاد، اما از اواخر سال ۱۴۰۰ به تولید رسید و اکنون نیز با ۱۶۰ کارگر به‌صورت سه‌شیفته درحال کار است.

این کارخانه همچون کار سابقم به صنعت مربوط بوده و در راستای ارتقای تولید کشورمان است. امیدوارم مسئولان همدان هم به پیشبرد کار کمک کنند تا ما بتوانیم خدمتی خالصانه و صادقانه به مردم داشته باشیم.

■ **انشالله، بسیار سپاسگزارم از وقتی که در اختیار ما قرار دادید؛ از مؤلفه‌هایی که برای رسیدن به موفقیت نام بردید، استفاده کردیم و امیدواریم که برای خوانندگانمان نیز جالب توجه باشد و در زندگی از آن‌ها بهره ببرند. اگر به‌عنوان نکته پایانی مطلبی هست، بفرمایید.**

بنده هم ممنون که حوصله به خرج دادید و حرف‌هایم را شنیدید؛ مطلب آخر اینکه بنده به استان همدان و مردمش، برخورداران، انسانیتشان و میهمان‌نوازی آن‌ها علاقه‌مند شدم‌ام، امیدوارم حضور و سرمایه‌گذاری‌ام برای این استان و درمناشن مثمر ثمر باشد.

نتیجه:

اگر به‌دنبال موفقیت، ثروت و آرامش هستی، یادت باشد که آقای طباطبایی گفت «خوشبختانه» پدرم چیزی برایم از مال و اموال باقی نگذاشت؛ یعنی از سرمایه نداشتن متأسف نبود، چون به دلباش اعتقاد عمیق قلبی داشته است که او برایش می‌سازد. او همت، اعتقادات مذهبی، امید به خدا و لا غیر، ورود به تجارت جهت خلق ثروت، انگیزه داشتن و عدم خستگی، تعامل با کشورهای دیگر، خوش‌بینی، پول را نعمت دانستن، درست‌کاری و کسب اعتبار، تلاش، تصمیم عقلانی گرفتن دربرهه‌های حساس و تمرکز بر هدف را از اصول موفقیت دانست.